خراسان بزرگ: سال پنجم، شماره (۱۷)، زمستان ۱۳۹۳
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.5, No.17, Winter 2014

ارتباطات فرهنگی منطقهٔ سرایان در هزاره‌های چهارم و سوم ق.م؛ نتایج کاوش در محوطهٔ کله‌کوب سرایان، خراسان جنوبی

بهرام عنانی [۱]
روح‌اله شیرازی [۲]
صاحب یوسفی [۳]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۷/۲۱
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۹/۰۱
شماره صفحات: ۶۷- ۵۹

چکیده

منطقه‌ی سرایان در شمال غرب خراسان جنوبی با اقلیمی نسبتاً سرد و کوهستانی واقع گردیده است. دشت‌ها و کوه‌های اطراف سرایان کاملاً مستعد زندگی در برهه‌های مختلف زندگی بشر بوده‌اند. بررسی‌های صورت گرفته در این منطقه نشان می‌دهد که اوج پیشرفت و تحول فرهنگی آن در هزاره‌های چهارم و سوم ق.م اتفاق افتاده است. هرچند پیشرفت‌های بشری دیرتر از غرب ایران به این مناطق رسید با این حال مطالعات انجام شده نشان می‌دهد که نقش جنوب خراسان در تحولات منطقه پر رنگ بوده است.

طی سال‌های گذشته در جنوب خراسان با کشف محوطهٔ کله‌کوب و داده‌های بدست آمده از آن می‌توان به چگونگی تبادلات فرهنگی این منطقه پی برد. شناسایی سنگ لاجورد و مهره‌هایی از قبیل عقیق جگری نیز بدون شک نشان از تجارت و مبادله با محوطه‌های مشابه در جنوب شرق و همچنین محوطه‌های آسیای مرکزی دارد و یا حداقل نشان می‌دهد که در مسیر تجارت از شمال افغانستان به بین النهرین قرار داشته است. با توجه به مستندات موجود، محوطهٔ کله‌کوب نقش مهمی را در مبادلات درون منطقه‌ای و حتی فرامنطقه‌ای ایفا می‌کرده است. هدف از انجام این پژوهش معرفی شاخصه‌های فرهنگی و نیز تعاملات و برهم‌کنش‌های صورت گرفته در هزاره‌های چهارم و سوم پ.م در جنوب خراسان می‌باشد.

روش جمع‌آوری اطلاعات به صورت میدانی (کاوش) و کتابخانه‌ای (اسنادی) می‌باشد. نتایج موجود نشان می‌دهد که محوطه‌ی کله‌کوب با قرارگیری در شاهراه ارتباطی شرق و غرب، تحت تأثیر تحولات موجود بین این مناطق قرار گرفته و در تعاملات اقتصادی و شاید سیاسی، در طول آغاز نگارش ایفای نقش کرده است.

کلید واژه ها:

جنوب خراسان، برهمکنش‌های فرهنگی، کله کوب سرایان، آغاز نگارش، کاسه لبه واریخته

۱ - کارشناس ارشد باستان‌شناسی Bahrambastan2006@gmail.com
۲ - عضو هیئت علمی دانشگاه سیستان و بلوچستان Rouhollah.shirazi@yahoo.fr
۳ - کارشناس اداره کل میراث فرهنگی خراسان جنوبی Saheb_yousofi@yahoo.com

مقدمه

شهرستان سرایان در شمال‌غربی خراسان جنوبی و در حدود عرض جغرافیایی ۵۱ دقیقه و ۳۳ درجه و طول جغرافیایی ۳۱ دقیقه و ۵۸ درجه قرار دارد (پاپلی یزدی، ۱۳۶۷: ۳۸۸). این شهرستان از شمال و شمال‌غربی به شهرستان فردوس و بخش کاخک گناباد (خراسان رضوی)، از غرب به بخش دیهوک طبس (یزد)، از شرق و جنوب‌شرقی به بخش خضری و آرین‌شهر قاین و از جنوب و جنوب‌غربی به بخش خوسف شهرستان بیرجند متصل است و در کل همجوار با دو استان خراسان رضوی و یزد می‌باشد. شهرستان سرایان حدود ۹۰۰۰ کیلومترمربع وسعت دارد و از دو قسمت کوهستانی و کویری تشکیل شده است. این شهرستان در قسمت شمالی دارای ارتفاعات کوهستانی بوده، که بخش اندکی از کل شهرستان را شامل می‌شود، اما بخش بسیار وسیعی از آن را، بالاخص در جنوب، دشت صاف و هموار تشکیل می‌دهد. با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در این منطقه حدود ۱۶ محوطه دارای آثار پیش ازتاریخی ثبت گردید که عمدتاً در دشت و جنگل جنوب شهرهای سرایان و آیسک واقع گردیده‌اند (عنانی، ۱۳۹۱: ۱۹). با انجام بررسی‌های اولیه، عمدهٔ این آثار به هزاره‌های پنجم تا سوم پ.م تعلق دارند. بدون تردید با مطالعات بیشتر بر روی این منطقه و نیز آثار بدست آمده، به طور کامل‌تری می‌توان نقش منطقهٔ مذکور را در تحولات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در هزاره‌های چهارم و سوم ق.م تبیین کرد. محوطهٔ کله‌کوب سرایان یکی از محوطه‌هایی است که شواهد عصر کالکولیتیک و مفرغ در آن بدست آمده و به عنوان یکی از این مکان‌ها مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. داده‌های بدست آمده از این محوطه به وضوح این نشانه‌ها را تأیید می‌کند.

محوطه‌ی کله‌کوب

محوطهٔ مشهور به کلّه‌کوب در شهر آیسک از توابع شهرستان سرایان خراسان جنوبی و در موقعیّت ۳۳ درجه و ۵۲ دقیقه و ۵۶ ثانیه طول جغرافیایی و ۵۸ درجه و ۲۱ دقیقه و ۵۴ ثانیه عرض جغرافیایی قرار گرفته است. ارتفاع محوطه از سطح آب‌های آزاد ۱۲۵۸ متر بوده و مساحتی بالغ بر هفت هکتار را شامل می‌شود. این محوطه در سمت جنوب غربی شهر آیسک و در میان زمین-های زراعی واقع گردیده است.

محوطهٔ کله‌کوب در سال ۱۳۹۰ مورد کاوش لایه‌نگاری قرار گرفت و دو گمانه با عنوان‌های «الف» و «ب» به ابعاد ۲×۲ متر ایجاد گردید. در این میان به علت کمبود هزینه، حفاری در بخشی از گمانهٔ «الف» تا روی خاک بکر و عمق ۶۸۰ سانتی‌متر ادامه یافت، علاوه بر این، گمانهٔ «ب» تا عمق ۲۲۸ سانتی‌متر نیز کاوش گردید.

باتوجه به عدم مطالعات دقیق باستان‌شناختی در جنوب خراسان، و نیز عدم انتشار اندک گزارش‌های موجود، محوطه-های مربوط به دوران پیش ازتاریخ ناشناخته مانده‌اند. با این حال با کشف محوطهٔ کله‌کوب، که آثار و شواهدی از دوران کالکولیتیک و مفرغ را داراست، اهمیت آن بیش از پیش روشن می‌شود.

کلیات جغرافیایی منطقهٔ سرایان

رشته‌کوهی را که کلنل مک گرگور کوه‌های فردوس می‌نامد از نقطه نظر جغرافیای طبیعی ایران دارای اهمیت زیادی است. این رشته‌کوه بی‌تردید به رشته‌ای مربوط است که به جنوب ترشیز (کاشمر فعلی) و از آنجا به غرب می‌رود، و خود در جهت مسیل های ایران قرار دارد. این کوه از شمال‌غربی به جنوب‌شرقی و از آنجا به جنوب بجستان، غرب قاین و گناباد و شرق تون کشیده شده و دارای ارتفاع قابل ملاحظه‌ای است (مک گرگور، ۱۳۶۶: ۱۴۶). بلندترین کوه این رشته، سیاه‌کوه با ۲۸۱۳ متر بلندی است. رشته‌کوه دیگری تقریباً به موازات رشتهٔ قبل در جنوب-غربی شهر فردوس قرار دارد. این رشتهٔ کم‌ارتفاع در حدود فردوس به صورت تپه ماهورهایی در آمده و به هر نسبت که به طرف جنوب شرقی پیش می‌رود بر ارتفاعش افزوده می‌شود و سرانجام به کوه‌های بیرجند می‌پیوندد. دو قلهٔ آن به جهت داشتن دو قلعهٔ تاریخی اسماعیلیه معروف است و «کوه قلعه» و «کوه قلعهٔ حسن آباد» نامیده می‌شود (یاحقی و بوذرجمهری، ۱۳۷۴: ۹۹). در حد فاصل دو رشته‌کوه یاد شده، جلگهٔ نسبتاً وسیعی درجهت جنوب شرقی شهر فردوس ایجاد شده است که بر اثر آبرفت سیلاب‌های بهاری استعداد کشاورزی خوبی دارد و بخش سرایان در آن واقع است (همان: ۱۰۱). بخشی از رشته‌کوه مذکور ادامه یافته تا وارد محدودهٔ شهرستان قاین شود. این رشته‌کوه در مرز سرایان و قاین قلعهٔ اسماعیلی معروف به «قلعه قلاع» را بر بلندای یکی از کوه‌های خود دارد (تصویر ۱).



تصویر۱) قلعه قلاع در شمال سرایان(عکس از بهرام عنانی)

به طورکلی قسمت اعظم شهر سرایان را جلگه و بقیه را کوه و دشت تشکیل می‌دهد. در جنوب سرایان دشت وسیعی وجود دارد که خاک آن رس و برای کشاورزی بسیار حاصلخیز است و بیشتر این زمین‌ها در زمستان پرباران از رودخانه‌ها مشروب می-شوند. با توجه به خشکی هوا و مساعد نبودن جنس خاک (در جلگه کویری و در کوه‌های گچی و آهکی) امکان رویش درختان موجود نیست و آنچه هم وجود داشته بر اثر عدم توجه اهالی و پی نبردن به اهمیت آن‌ها از بین رفته و سبب گسترش شن‌زارها و کویرها گردیده است (تصویر ۲). مهمترین درختچه-های سازگار با محیط شهرستان عبارتند از: قیچ، اسکمبیل، تاغ، گز و اغلب بوته‌های تریخ، اسپند، شور و کده.



تصویر۲) دشت جنوب سرایان (عکس از بهرام عنانی)

دوران مس‌سنگی و مفرغ در ایران

هزاره‌های چهارم و سوم ق.م دستخوش تغییرات فراوانی در مناطق مختلف دنیا بوده‌اند. به نوعی این هزاره‌ها را می‌توان مهمترین دوران تاریخ بشر محسوب نمود، چرا که ورود انسان به شهرنشینی و نیز عمده پیشرفت‌های بشری در برهه‌ای از این هزاره‌ها اتفاق می‌افتد. بدون شک دوران کالکولیتیک و مفرغ در حال حاضر نیز از مهمترین دوران‌های مورد مطالعهٔ باستان-شناسی می‌باشد. دوران کالکولیتیک یا مس‌سنگی به طور معمول به سه فاز کالکولیتیک قدیم، میانی و جدید تقسیم شده است. با توجه به وسعت ایران و تنوع اقلیمی آن، ما فقط تعداد معدودی محوطهٔ باستانی، که در آن‌ها کاوش‌های باستان‌شناختی صورت گرفته است، در اختیار داریم و حتی در مورد محوطه‌های باستانی کاوش شده، تعداد کمی تاریخ دقیق (سال‌یابی رادیوکربن) در دست است. افزون بر این با اختلافات منطقه‌ای زیاد و فاصلهٔ بسیار زیاد محوطه‌های شاخص مواجهایم. همه این موارد مقایسهٔ بین مناطق مختلف فلات ایران را در دورهٔ مس-سنگی دشوار می‌سازد (طلایی، ۱۳۸۵: ۵) ، به همین دلیل صحبت از تقسیم‌بندی درونی دوران کالکولیتیک از نظر ترتیب دورهٔ تاریخی دشوار است.

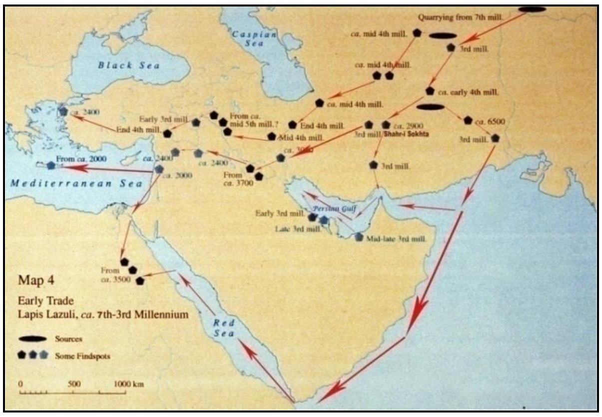
از مهمترین شاخصه‌های این دوران کشف و بکارگیری فلز مس می‌باشد. بدون تردید پیشرفت و نوآوری در زمینهٔ فلزکاری، از مهمترین ویژگی‌های این عصر به شمار می‌رود (همان، ۹). چگونگی ذوب فلز مس و ساختن اشیاء مسی با استفاده از روش قالب‌گیری در سیلک III کاشان مشاهده شده است (ملک شهمیرزادی، ۱۳۷۵: ۱۶۶). علاوه بر این، نوآوری‌هایی در سنت معماری از قبیل استفاده از خشت‌های سیگاری، که در سیلک III (همان) و چغامیش خوزستان (ملکشهمیرزادی، ۱۳۸۲: ۲۱۶) مشاهده شده، نیز ایجاد گردید. همچنین تدفین عصر مس‌سنگ نسبت به دورهٔ قبلی، یعنی نوسنگی، تغییر چندانی نداشته و همچنان تدفین در زیر مناطق مسکونی ادامه داشته است (همان). در این عصر تحولات مهمی در ساخت سفال انجام می‌گیرد. این روند تا آنجایی پیش می‌رود که هنر سفال‌گری پیش‌از تاریخ ایران، در این دوره به اوج خود می‌رسد (Alizadeh, 2006: 73). از تغییرات اساسی ساخت سفال در این زمان، اختراع کوره‌های پیشرفتهٔ دوبخشی و چرخ سفال-گری و به تبع آن، ساخت سفال‌های چرخساز ظریف با پخت کافی است. پدیدهٔ اواخر مس‌سنگی ایران، پیدایش ظروف سفالین مصرفی، ساده و خشن به نام کاسه‌های لبه‌واریخته است. این کاسه‌ها به لحاظ ساخت، با دست یا قالب شکل داده شده‌اند. در بعضی از محوطه‌های باستانی از جمله تپه فرخ‌آباد

خوزستان درصد فراوانی آن ها به ۹۰ درصد می‌رسد (طلایی، ۱۳۸۵: ۲۳). این کاسه‌ها به مقدار فراوانی در محوطۀ کله‌کوب سرایان نیز مشاهده شده‌اند. به گونه‌ای که حدود ۸۰۰ قطعه از یک گمانه در لایه‌های مختلف بدست آمد. اختلافات منطقه‌ای، افزایش جمعیت، ایجاد شهر، پیشرفت کوره‌های سفال‌پزی (کوره‌های دوبخشی)، اختراع چرخ سفال‌گری و استفاده از مهرهای مسطح از دیگر ویژگی‌های عصر کالکولیتیک بود که جرقۀ آن در این دوران زده شد. این عوامل باعث افزایش تجارت و روابط بین‌منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای گردید که به دنبال آن اولین گام‌های تشکیل حکومت‌های اولیه برداشته شد. بعدها در دورۀ شهرنشینی شاهد این شاخصه (تشکیل حکومت) در سطحی گسترده‌تر هستیم، مصداق این قضیه را در تل باکون الف می-توانیم مشاهده کنیم (Alizadeh, 2006: 91).

دوره زمانی بین حدود ۳۰۰۰- ۱۵۰۰ ق.م قبل از میلاد، که حدود ۱۵۰۰ سال را دربر می‌گیرد، افق‌ها و مناظر جدیدی را در قلمرو گسترده فلات ایران گشوده است. به طوری که آثار و شواهد کشف شده از این دوران حاکی از گسست تدریجی از الگوهای دوران مس‌سنگی است و برآیند آن ظهور عصر مفرغ در گستره فلات ایران است (طلایی، ۱۳۸۵: ۱). عصر مفرغ یا همان عصر برنز یکی از مهمترین ادوار باستانی ایران است. دوران مفرغ نیز همانند عصر کالکولیتیک به سه دورۀ مفرغ قدیم، میانی و جدید تقسیم می‌شود. به طور میانگین دوره زمانی ۳۰۰۰ تا ۲۵۰۰ مربوط به مفرغ قدیم، ۲۵۰۰ تا ۲۰۰۰ مفرغ میانی و ۲۰۰۰ تا ۱۵۰۰ ق.م را مفرغ جدید شامل می‌شود. در واقع تحولات تکنولوژیکی، که اوج آن همان بکارگیری ابزار مفرغی می‌باشد، موجبات تحولات مضاعف خصوصاً در زمینۀ معیشت بشر هزارۀ سوم قبل از میلاد را فراهم می‌آورد. همزمان با این تحولات و با توجه به فراهم شدن رفاه نسبی، جمعیت جوامع انسانی افزایش می‌یابد. در پی افزایش جمعیت گسترش فضاها را شاهد هستیم که در آن بشر سعی به ایجاد تحولاتی در زمینۀ معماری می‌نماید. بنابراین با گسترش جوامع و گذر از روستا به شهر، شاهد تحولات اقتصادی در سطحی وسیع‌تر و برای جمعیت بیشتری می‌باشیم. با این حال تمدن‌های شهرنشین در هزاره سوم قبل از میلاد (عصر مفرغ) آن‌چنان پیچیده شدند که برای رفع نیازمندی‌های خویش با یکدیگر روابط بسیار تنگاتنگی را ایجاد نمودند. افزایش جمعیت جوامع انسانی و محدودیت منابع طبیعی باعث شد تا جوامع برای رفع نیازمندی‌های جمعیت مازاد به سایر جوامع وابسته شوند که در اینجا تجارت با مناطق دوردست شکل می‌گیرد. در این ارتباطات اقتصادی و تجاری شاهد تبادلات فرهنگی خواسته و یا ناخواسته هستیم که به خوبی در داده‌های مادی این جوامع قابل مشاهده هستند (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۱۱۳-۱۱۴). این ویژگی‌ها در محوطۀ کله‌کوب به وضوح قابل شناسایی هستند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت.

برهم‌کنش‌ها و ارتباطات فرهنگی منطقه سرایان با مناطق همجوار

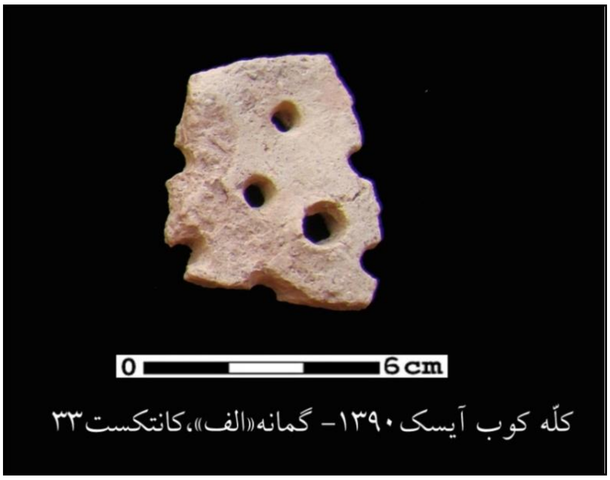
داده‌های بدست آمده از محوطۀ کله‌کوب، به جز سفال که مهمترین داده را شامل می‌شود، شامل ابزار سنگی، مهره‌هایی از جنس عقیق، صدف، آهک و گچ، مهر مشبک مفرغی، سنگ لاجورد، سنگ یشم، سنگ وزنه و فلزاتی از قبیل سرب و آهن بوده که نشانه‌های پیشرفتگی را در ذهن تداعی می‌کند. بدون شک اشیای تجملی از صدف‌های گوناگون، عاج، سنگ لاجورد، عقیق و... ساخته می‌شود که برخی از این داده‌ها، هرچند به میزان اندک، در محوطۀ کله‌کوب بدست آمده‌اند. این در حالی است که کوه‌های منطقۀ سرایان فاقد منابعی از قبیل لاجورد بوده و بدن شک این داده‌ها از مکان‌های دیگری، احتمالاً از کوه‌های بدخشان، منتقل شده است. در عین حال توزیع اینگونه سنگ‌های نیمه‌قیمتی و گونه‌هایی از سفال‌ها، دلالت بر وجود نوعی تبادلات منطقه‌ای دارد (تصویر ۳).



تصویر۳) مسیرهای تجارت سنگ لاجورد از هزاره هفتم تا هزاره سوم پ.م

در اواخر هزاره چهارم و در طول هزاره سوم و دوم ق.م یک ارتباط تجاری- فرهنگی منطقه‌ای بین محوطه‌های باستانی

جنوب شرق ایران و بلوچستان، دره کویته در پاکستان، ترکمنستان، شوش و بین‌النهرین برقرار بود و هر کدام موجد یک مرکز شهرنشینی بوده‌اند (Karlovsky, 1973: 40). در نیمه هزاره سوم ق.م راه‌های ارتباطی زمینی از جمله مهم‌ترین راه‌هایی بودند که مناطق مختلف را به یکدیگر متصل می‌نمودند. یکی از جنبه‌های مهم روابط فرهنگی بین ایران و پاکستان امروزی (شامل سند و پنجاب بلوچستان) راه‌های ارتباطی است که در قدیم مراکز اصلی تمدن‌های پیش از تاریخ را به هم وصل می‌کرد. روابط بین فلات ایران و سرزمین‌های سند و پنجاب از زمان کشف تمدن‌های هاراپا و موهنجودارو و دیگر محوطه‌های شناخته شدهٔ تمدن سند آغاز شده و پس از کشف مواد فرهنگی، که شبیه آنها در ایران نیز کشف شده بود، ادامه پیدا کرده است (Aitzaz, 1996: 27). وجود سفال‌های سوراخ‌دار (آبکش مانند) در محوطهٔ کله‌کوب، که مشخصهٔ درهٔ سند است، نشان از ارتباطات فرهنگی با این مناطق دارد (تصویر ۴). همچنان‌که این گونه‌ها در شهرسوخته، حصار و کیش بین‌النهرین نیز مشاهده شده است. راه‌های زیادی بود که از ایران به کشورهای مجاور می‌رفت. از جمله راهی که از شوش به جنوب ایران و سپس ناحیهٔ بلوچستان پاکستان می‌رفت و در واقع خاورمیانه را به آن سوی سند پیوند می‌داد (توسلی، ۱۳۷۸: ۱۵). اشیاء مختلف بدست آمده از کاوش‌های هشت سالهٔ شهداد نیز بیان‌گر این واقعیت بوده و ارتباط فرهنگی، هنری و بازرگانی این محل را با دره سند و افغانستان، بین النهرین ، تپه حصار دامغان و ترکمنستان و با سواحل جنوب خلیج فارس همچون ام‌النار و هیلی و دیگر محوطه‌های باستانی ایران همچون تل ابلیس در دره بردسیر نشان می‌دهند (کابلی، ۱۳۶۵: ۹۵). سه جادهٔ اصلی در فلات مرکزی، که بویژه از نظر تجارت در مسافت‌های طولانی همواره از اهمیت سوق‌الجیشی فراوانی برخوردار بوده‌اند، که یکی از این راه‌ها راه ارتباطی افغانستان و آسیای صغیر بوده که جهت آن شرقی- غربی است و افغانستان را از طریق خراسان، دامغان، سمنان، ری، دشت قزوین، زنجان، میانه و تبریز به آسیای صغیر متصل می‌سازد و سپس در جهت شمال‌غرب تا آناتولی ادامه می‌یابد (مجیدزاده، ۱۳۶۶: ۳-۲). بدون شک محوطهٔ کله‌کوب نیز در میانهٔ این راه‌های تجاری قرار داشته است. به گونه‌ای که موقعیت قرارگیری آن در بین تمدن‌های شرق و غرب این نکته را اثبات می‌کند.



تصویر۴) قطعه‌ای از ظروف سوراخ‌دار (آرشیو میراث خراسان جنوبی)

با توجه به مطالب فوق ارتباطات بین محوطهٔ کله‌کوب با جنوب افغانستان، دشت سند و جنوب شرق ایران غیرقابل انکار است. شباهت‌های مواد فرهنگی این مناطق یکی به دلیل وجود سنگ لاجورد (سیدسجادی، ۱۳۸۸) و عقیق و دیگری شباهت‌هایی است که بین سفال‌های این مناطق وجود دارد. به گونه‌ای که بخش اعظمی از سفال‌ها با محوطه‌های جنوب افغانستان، دشت سند و جنوب‌شرق ایران قابل مقایسه می‌باشد. این درحالی است که در میان اشیای بدست آمده از جامعهٔ هاراپایی قدیم در اوایل کالکولیتیک، می‌توان به اشکال گوناگون مهره‌های صدفی، عقیق جگری، دستبندهای صدفی، اشیای سفالی، استخوانی و فلزی اشاره کرد (همان، ۵۶) که برخی از این اشیا در محوطهٔ کله‌کوب نیز بدست آمده‌اند. این شباهت‌ها، بویژه در مورد تجارت منطقه‌ای و برهم‌کنش‌های فرهنگی صورت گرفته می‌تواند قابل اهمیت باشد. علاوه براین با مرکزیت قرار گرفتن شهرسوخته در سال‌های ۳۲۰۰ تا حدود ۲۱۰۰ ق.م، می‌توان احتمال داد که محوطهٔ کله‌کوب نیز می‌توانست بخشی از مواد و منابع موردنیاز خود را از این مکان تهیه نماید. همچنین کشف سنگ وزنه‌ای مشابه نمونهٔ موجود در شهداد نیز بر اهمیت ارتباط فراوان و بی‌چون و چرای کله‌کوب با مناطق مجاور می‌افزاید.

وجود فراوان سفال‌های مشابه محوطه‌های فلات مرکزی نیز نشان از تبادل و تعامل این فرهنگ‌ها با هم دارد. به ویژه نمونه‌های مشابه تپه قبرستان که در محوطهٔ کله‌کوب به وفور یافت می‌شود. سفال‌هایی که بیشتر متعلق به قبرستان II می‌باشد. سفال‌های این دوره دارای رنگی از طیف نخودی تا قرمز روشن هستند. فرم‌های سفال این دوره عبارتند از کاسه‌های باز، ظروفی

که دارای لبه نازک و بدنه محدب و مقعر هستند. کاسه‌هایی با کف تخت و بعضاً تا حدودی محدب از دیگر شکل‌های رایج است. اکثر سفال‌ها دارای پخت خوب وکافی هستند. طرح‌های شامل نوارهای زیگزاگ و طرح‌های شانه‌ای است. مشابه نمونه-هایی که در تپه قبرستان نیز مشاهده شده است (فاضلی نشلی، ۱۳۸۵). علاوه براین، وجود فراوان کاسه‌های لبه‌واریخته در محوطهٔ کله‌کوب نشان از گسترش این تکنیک تا شرق ایران دارد. به نظر می‌رسد تاکنون محوطهٔ کله‌کوب شرقی‌ترین مکانی در ایران باشد که سفال‌های لبه‌واریخته مختص آغاز شهرنشینی در آن بدست آمده‌اند. این سفال‌ها در فلات مرکزی در محوطه-هایی چون چشمه‌علی، میمون آباد و تپه شغالی و در جنوب شرق ایران در تپه یحیی و جیرفت بدست آمده است. این سفال‌ها در همین مکان و به صورت بومی ساخته می‌شدند. در مورد تکنیک ساخت آن می‌نوان تبادلات منطقه‌ای و به دنبال آن مهاجرت عده‌ای به این منطقه را دخیل دانست. اگر این فرض درست باشد، دوران آغاز نگارش در این منطقه همزمان با تمدن غرب صورت نگرفته است. بلکه اندکی پس از آن این مرحله در شرق ایران نیز بوجود می‌آید. باتوجه به مطالب فوق، شرایط شکل‌گیری جوامع پیچیده در جنوب خراسان در دوران آغاز نگارش ایجاد می‌شود که سنت‌های آغاز نگارش در محوطهٔ کله‌کوب این فرضیه را تأیید می‌کند.

در میان سفال‌های گونه‌شناختی شدهٔ محوطهٔ کله‌کوب، بیش از ۱۸ درصد فاقد مقایسه با مناطق مختلف بود که این امر نشان از سبک سفال‌گری مختص محوطهٔ کله‌کوب یا منطقهٔ بومی دارد. با توجه به وجود جوش‌کوره‌های فراوان و نیز آثار دودزدگی بر روی برخی سفال‌ها این فرضیه قوت می‌گیرد. علاوه بر این سفال‌های لبه‌واریخته نیز در همین مکان ساخته می‌شدند. آثار جوش کوره و پخت ناکافی برخی سفال‌ها مؤید این مطلب است.

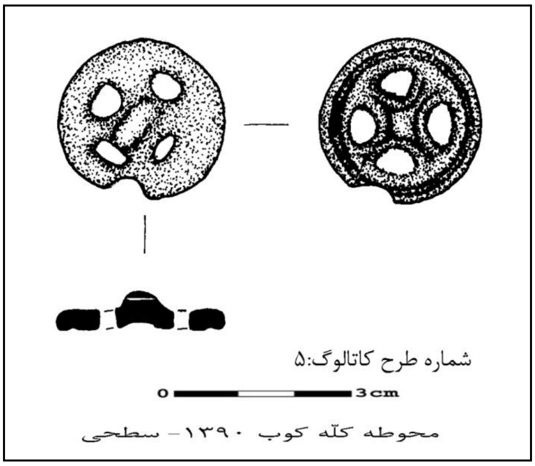
مدارک بسیاری دربارهٔ وجود سیستم تجاری با راه‌های دوردست و مناطق اطراف در محوطهٔ کله‌کوب بدست آمده، که به آنها اشاره شد. با این حساب می‌توان گفت که سنگ لاجورد از کوه‌های بدخشان افغانستان، یشم از آسیای مرکزی، صدف از جنوب هند و فلزاتی از قبیل سرب از سرزمین‌های اطراف وارد می‌شده است. مهره‌های عقیق به صورت تجارت یک‌سویه از سند به میان‌رودان وارد می‌شد و با توجه به اینکه محوطهٔ کله-کوب در شاهراه ارتباطی قرار داشته، به نوعی اهالی کله‌کوب با آن آشنا بوده و از مهره‌های عقیق استفاده می‌کرده‌اند، هرچند عقیق به صورت بومی نیز در منطقه بدست می‌آمده است.

با توجه به ارتباطات فرهنگی، حمل و نقل و به ویژه گسترش تأثیرات فرهنگی در میان جوامع پیش از تاریخ ایران، پاکستان و مناطق همجوار، نقش کوچ‌نشینان در میان جوامع مستقر در هر ناحیه و منطقه را به سختی می‌توان انکار کرد. هرچند چگونگی تجارت و مبادله با نقاط دوردست هنوز شناخته نشده، در وجود این مبادلات تجاری از طریق آثار بدست آمده تردیدی نیست (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۲۶۱)، و این شواهد در مورد محوطهٔ کله-کوب نیز مشاهده می‌شود. با توجه به اینکه زندگی کوچ‌نشینی در گذشته در منطقهٔ سرایان رواج داشته و حتی تا قرون اخیر نیز در دشت‌ها و جنگل‌های اطراف این شهر ادامه داشته (گفتگوی محلی) ، این گونه زندگی بدون شک باعث افزایش ارتباطات فرهنگی بین محوطهٔ کله‌کوب با مناطق اطراف، از فلات مرکزی گرفته تا پاکستان و درهٔ سند، می‌شده است.

مهره‌های مشبک فلزی و تأثیر آن در ارتباطات بین فرهنگی

یکی از ویژگی‌های فرهنگ‌های شرق ایران و آسیای مرکزی دستهٔ تازه‌ای از مهرهای سنگی و فلزی است که به علت سبک شبکه‌وار نقوش به مهرهای مشبک فلزی (metallic compartmented seals) شهرت دارد. طبق تحقیقات اولیهٔ باستان‌شناسانی چون آمیه، ساریانیدی و پوتیه، مهرها و دیگر آثار این منطقه، با آثار فرهنگ‌های سیستان و بلوچستان و کرمان شباهت دارد؛ این شباهت نشانه‌ای از روابط گستردهٔ تجاری و فرهنگی این دو منطقه در هزاره‌های سوم و دوم ق.م است (باغستانی، ۱۳۷۸: ۲). با توجه به تحقیقات انجام شده، مهر مشبک فلزی در حدود ۱۰ ناحیه یا فرهنگ مختلف تولید می-شده که در کشورهای ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، افغانستان، پاکستان و شمال چین واقع شده‌اند. از مهمترین این محوطه‌ها و فرهنگ‌ها می‌توان به شهرسوختهٔ سیستان، شهداد و تپه یحیی کرمان، تپه حصار دامغان، موندگاک افغانستان، فرهنگ مهرگارهٔ بلوچستان پاکستان و فرهنگ نمازگاه ترکمنستان اشاره نمود که تاریخگذاری این مهرها به اواسط هزارهٔ سوم تا میانه‌های هزارهٔ دوم ق.م مربوط می‌شود (همان، ۶-۵).

محوطهٔ کله‌کوب آیسک نیز در نزدیکی کویر مرکزی ایران واقع گردیده که نزدیک‌ترین مکان‌ها به آن، شهرسوخته، تپه یحیی و نیز تپه حصار دامغان می‌باشد. موقعیت آن به گونه‌ای است که در میانهٔ راه ارتباطی شهرسوخته و تپه حصار قرار گرفته و به گونه‌ای تپه حصار را با فرهنگ‌های جنوب افغانستان و پاکستان مرتبط می‌سازد. با توجه به اینکه در این محوطه کاوش‌های اندکی صورت گرفته و تنها یک مهر مشبک فلزی بدست آمده، انتظار می‌رود با گسترش حفاری‌های دقیق، داده‌های مشابه از دل خاک بیرون آیند. مهر بدست آمده از محوطهٔ کله‌کوب، مدور بوده و دور تا دور سطح داخلی آن(در نزدیکی لبه) شیاری ایجاد گردیده که دایرهٔ داخلی را کوچکتر کرده است. درون این دایره چهار سوراخ بیضی شکل ایجاد گردیده که اطراف این سوراخ‌ها به وسیلهٔ نوارهای فلزی برجسته شده است (تصویر ۵). مشابه این طرح در مهر بدست آمده از شاهی‌تومپ مشاهده می‌گردد که البته فاقد شیار داخلی بوده و طرح داخلی آن شباهت اندکی با مهر بدست آمده از محوطهٔ کله کوب دارد (سیدسجادی، ۱۳۸۸: ۲۶۹). همچنین سورخ‌های بیضی شکل سطح مهر کله‌کوب مشابه برخی نمونه‌های فرهنگ BMAC می‌باشد (Asko, 2002: 270).



تصویر۵) مهر مشبک مفرغی بدست‌آمده از محوطهٔ کله‌کوب
(طرح از: سعید شنجمالی‌پور)

تمامی موارد ذکر شده نشان از سبک‌های بین فرهنگی (Intercultural style) در منطقه‌ای دارد که محوطهٔ کله-کوب در آن واقع گردیده است. با توجه به قرارگیری آن مابین جنوب‌شرق ایران، محدودهٔ گسترهٔ فرهنگ هاراپا، استقرارهای جنوب ترکمنستان و نیز فرهنگ‌های فلات مرکزی ایران با سنت‌های فرهنگی آغاز نگارش و سبک‌های بین فرهنگی می-توان به اهمیت استقرار محوطهٔ کله‌کوب در هزارهٔ سوم و حتی اوایل هزارهٔ چهارم ق.م پی برد (تصویر ۶).

نتیجه‌گیری

محوطهٔ کله‌کوب در جایی قرار دارد که از لحاظ جغرافیای منطقه‌ای و سیاسی در زمان خود از اهمیت خاصی برخوردار بوده است. با نگاهی به دشت آیسک و سرایان، که امروزه نیز از مناطق حاصلخیر و مستعد کشاورزی است، می‌توان این مسئله را به گذشته نیز تعمیم داد. این منطقه در پای مخروط افکنه‌ای قرار دارد که کوه‌های شمال منطقه ایجاد کرده‌اند و اگرچه امروزه تنها با استفاده از آبیاری به کمک قنات و حفر چاه عمیق کشاورزی امکان پذیر است، امّا در گذشته، به دلیل فقدان تکنولوژی هنوز این امکان برای زیست فراهم نگردیده بود. با توجه به حفاری‌های انجام شده تاکنون در محوطهٔ کله‌کوب و مقایسه‌های گونه‌شناختی سفال‌های آن، می‌توان توالی‌ای از اواسط هزارهٔ پنجم تا اوایل هزارهٔ دوم ق.م برای این محوطه درنظر گرفت. بدون شک طلایی‌ترین دوران شکل‌گرفته در این محوطه از اواسط هزارهٔ چهارم تا اواسط هزارهٔ سوم ق.م بوده، که در این میان ارتباطات گسترده‌ای با مناطق همجوار صورت گرفته است. ورود تکنیک ساخت سفال‌های لبه‌واریخته به این مکان نشان از فرهنگ جدیدی می‌دهد که در مدت کوتاهی پیشرفت فوق‌العاده‌ای دارد. همچنین وجود سفال‌های آبکش مانند مشخصهٔ درهٔ سند در این محوطه نیز ارتباط آن را با محوطه‌های فرهنگ هاراپایی در هزارهٔ سوم ق.م تأیید می‌کند. این گونه پیشرفت‌ها دلالت بر سبک‌های بین فرهنگی دارد که این سبک‌ها در محوطهٔ کله‌کوب در اواخر هزارهٔ چهارم و شروع هزارهٔ سوم مشاهده می‌شود.

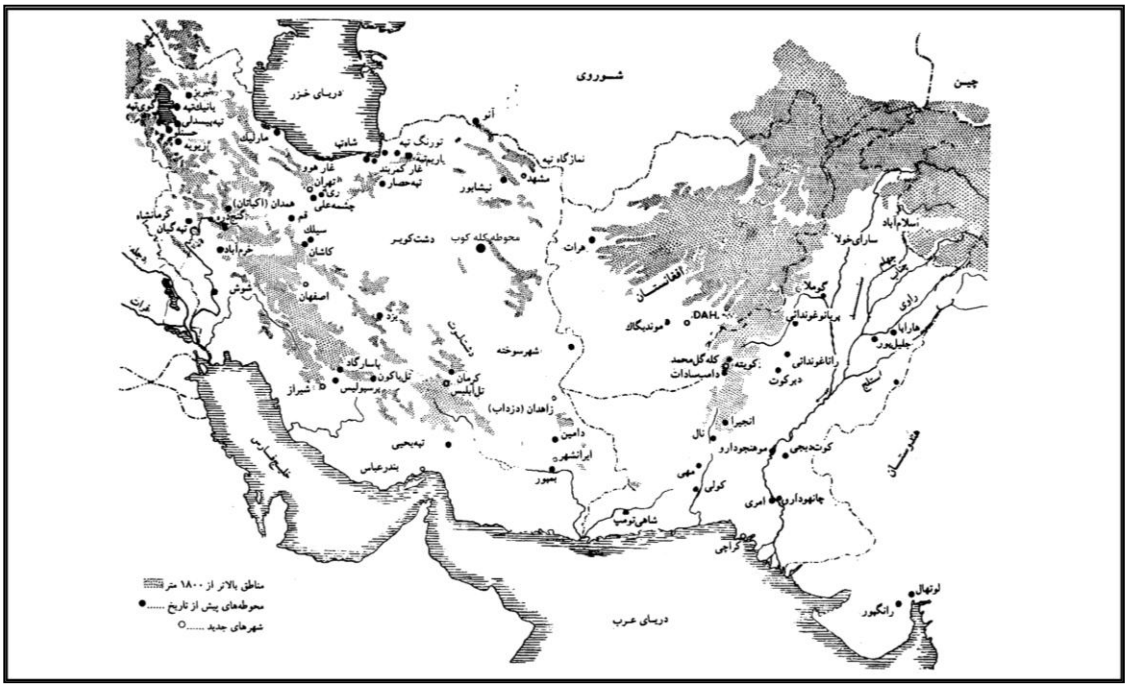
نکتهٔ جالب توجه این است که با آغاز کالکولیتیک جدید اتفاقی مهم در این محوطه افتاده و شاهد پیشرفت‌های منطقه‌ای هستیم. در این دوران بر میزان تنوع داده‌های فرهنگی افزوده می‌شود، سفال‌های خشن و ابتدایی جای خود را به نمونه‌های خوش ساخت می‌دهد. ساخت سفال‌های خشن و سادهٔ دورهٔ قبل ادامه یافته، امّا حجم قابل توجهی از سفال های طیف جدید به آنها اضافه می‌شود. سفال‌های مربوط به دوران کالکولیتیک شامل سفال‌های قرمز منقوش، نخودی منقوش، خاکستری ساده

و با نقش کنده به همراه کف‌هایی است که با تکنیک « نـخ‌بـر» ایجاد شده‌اند و مختص کالکولیتیک جدید می‌باشند. این سفال‌ها بیشـترین اشـتراکات را بـا محوطـه‌هـای فـلات مرکـزی ماننـد قبرستان، اسماعیل آباد و تا حدودی حصار، حـوزهٔ جنـوب‌شـرق، ترکمنستان، جنوب افغانسـتان دارد. تعـداد زیـاد ابـزار سـنگی در طیفی متنوع یکی دیگر از نکات جالب توجه این محوطـه اسـت. وجود اقلام وارداتی سنگی مانند؛ لاجورد و یشـم و نمونـه هـای بومی مانند؛ عقیق ارتباط این محوطه را با مناطق دیگـر از قبیـل درهٔ سند و آسیای مرکزی اثبات می‌نماید. نفوذ سـفال‌هـای لبـه واریخته به این منطقه نیز حـائز اهمیـت اسـت. در حـوزهٔ فـلات مرکزی «گیرشمن» به این داده‌ها اشاره مـی‌کنـد و همچنـین در جنوب شرق در تپه یحیی و کاوش‌های جیرفت به این نوع سفال اشاره شده است.

شاخصه‌های عصر مفـرغ، کـه در محوطـهٔ کلـه‌کـوب نیـز قابـل شناسـایی هسـتند، عبارتنـد از: پیـدایش مفـرغ، رواج سـفال خاکستری خشن با شاموت کاه ریز و دست‌سـاز کـه بعضـاً دارای نقش کنده هندسی و داغدار هستند، افزایش تجارت منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای با بدست آمدن سنگ‌هـای نیمـه‌قیمتـی لاجـورد و یشم و رواج مهرهای مشبک فلزی.

محوطه کلّه‌کـوب آیسـک سـرایان اسـتقرار کـوچکی اسـت کـه نشانه‌هایی از افزایش پیچیدگی را ارائه می‌دهد. در مورد معمـاری با توجه به حجم اندک داده‌ها، تا زمانی‌که حفاری افقـی صـورت نگیرد، نمی‌توان اظهار نظر متقن ارائه نمود. همچنین نکته دیگـر تحولی است که در این محوطه اتفاق می‌افتد و می‌تواند ناشـی از مهاجرت به این منطقه یا مبادلات منطقه‌ای باشد که سفال‌گـری بومی را تحت تأثیر قـرار داده و سـبک‌هـای جدیـدی را معرفـی می‌نماید. اضافه بر این بدست آمدن قطعات دورریز کوره و جوش شدهٔ سفال لبه‌واریخته نشان می‌دهد کـه ایـن سـفال‌هـا سـاخت منطقه و بومی محوطه کلّه‌کوب هستند. سفال‌هـای اوروکـی بـه میزان قابل توجهی در لایه‌های فوقانی بدست آمدند. سفال‌هـای خاکستری نیز همان‌گونه که در اسماعیل‌آبـاد و قبرسـتان شـاهد حضورشان در این دوره هسـتیم، در ایـن محوطـه نیـز مشـاهده می‌شوند.

امید می‌رود با کاوش افقی در مقیاس وسیع، اطّلاعات جامع‌تـری از این سایت در شرق کشور حاصل شود.



تصویر۶) محوطه‌های اصلی پیش از تاریخ در ایران و پاکستان (سیدسجادی، ۱۳۸۸)

کتابنامه

باغستانی، سوزان (۱۳۷۸). بررسی مهرهای مشبک فلزی شرق ایران، آسیای مرکزی و شمال چین. مجله باستان‌شناسی و تاریخ، (سال ۱۳. شماره ۲ و سال ۱۴. شماره ۱)، صص ۱۱– ۲.

پاپلی یزدی، محمدحسین (۱۳۶۷). فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد.

توسلی، محمد مهدی (۱۳۷۸). پیوستگی‌های فرهنگی در منطقه آسیا از دیدگاه باستان شناسی. اسلام آباد، منزاپرس.

سید سجادی، سید منصور (۱۳۸۸). باستان‌شناسی شبه قاره هند، انتشارات سمت، تهران.

طلایی، حسن (۱۳۸۵). عصرمفرغ ایران، انتشارات سمت، تهران

عنانی، بهرام. (۱۳۹۱). فضاهای برهمکنش در شرق ایران براساس یافته‌های بدست آمده از محوطه کله‌کوب سرایان. (پایان‌نامه کارشناسی ارشد باستان‌شناسی)، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران.

فاضلی نشلی، حسن (۱۳۸۵). باستان‌شناسی دشت قزوین از هزارهٔ ششم تا هزاره اول ق.م، انتشارات دانشگاه تهران، تهران

مجیدزاده، یوسف (۱۳۶۶). سنگ لاجورد و جادهٔ بزرگ خراسان، مجله باستان‌شناسی و تاریخ، (سال ۱. شماره ۲. بهار و تابستان). صص ۱۲– ۲.

کابلی، میرعابدین (۱۳۶۵). شهداد؛ مرکز ایالت آراتا؟. مجله باستان‌شناسی و تاریخ، (سال ۱. شماره ۱. پاییز و زمستان).

مرتضوی، مهدی (۱۳۸۹). مطالعه تطبیقی جوامع شهرنشین جنوب شرق ایران و دره هند (در عصر مفرغ). فصلنامه مطالعات شبه قاره دانشگاه سیستان و بلوچستان. سال ۲، شماره ۲. ص ۱۳۹– ۱۱۱.

مک گریگور، کلنل سی ام (۱۳۶۶). شرح سفری به ایالات خراسان و شمال غربی افغانستان، مترجم: مجید مهدی زاده، معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی، مشهد.

ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۷۵). مجموعه دروس باستان‌شناسی و هنر پیش از تاریخ، مبانی باستانشناسی ایران - مصر- بین النهرین، انتشارات مارلیک، تهران.

ملک شهمیرزادی، صادق (۱۳۸۲). ایران در پیش از تاریخ؛ باستان‌شناسی ایران از آغاز تا سپیده دم شهر نشینی، معاونت پژوهشی سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.

یاحقی، محمدجعفر و خدیجه بوذرجمهری (۱۳۷۴). فردوس/ تون (تاریخ و جغرافیا)، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد.

Aitzaz, Ahsan. (1996). The Indus Saga and the Making of Pakistan. Karachi: Oxford University Press.

Alizadeh, Abbas. (2006). The Origins of State Organization in Prehistoric Highland Fars, Southern Iran Excavation at Tall - E Bakun. the University of Chicago Oriental Institute Publications.

Lemberg-Karlovsky, C. C; & M. Tosi. (1973). Shahr-i Sokhta and Tepe Yahya: Tracks on the Earliest History of the Iranian Plateau. East and West, Vol. 1-2

Parpola, Asko. (2002). Pre-Proto-Iranians of Afghanistan as initiators of Sakta tantrism: On the scthiani/Saka affiliation of the Dasas, Nuristanis and Maghdhans, Irannica Antiqua, vol, XXXVIII, 233-324